

بررسی تفسیر آیات قضاؤت حضرت داود و سلیمان^ب از دیدگاه مفسران فرقین

علیرضا رستمی هرانی*

چکیده

علی‌رغم اینکه در قرآن کریم در مورد جزئیات داستان و چگونگی قضاؤت داود و سلیمان^ب درباره گوسفندانی که شبانه وارد مزرع ای شده و آن را تباہ ساخته بودند، سخن به تفصیل نیامده است. روایات متعددی، با اختلاف در نقل، در مورد تفصیل قضه و چگونگی قضاؤت حضرت داود و سلیمان^ب در تفاسیر فرقین در تفسیر این آیات حکایت شده است. از این رهگذر، اختلاف‌ها و برداشت‌های تفسیری متنوعی از ناحیه مفسران فرقین پدید آمده است. بنابراین نویسنده در این مقاله برآن است تا برداشت‌های تفسیری مفسران فرقین درباره این آیه را ارائه کرده و عواملی که موجب ارائه چنین تفسیرهای متفاوتی از آیه شریفه شده است را روشن سازد. در نتیجه این پژوهش، روش می‌شود که آن دسته از روایات که حاکی از اختلاف داود و سلیمان در حکم است که همه آنها موقوف یا مقطوع بوده و به سبک داستان‌سرایان به جزئیات داستان توجه دارند و با آیات و روایات قطعی هم‌خوانی ندارند، مصدری جز یهود نداشته و از جمله اسرائیلیاتی هستند که ناخواسته وارد جرگه احادیث اهل تسنن شده و در اثر غفلت، از منابع ایشان به منابع تفسیری و روایی شیعه نیز منتقل شده است، که اعتماد به آنها شایسته نیست.

واژگان کلیدی

تفسیر تطبیقی، قضاؤت داود، قضاؤت سلیمان.

aliemam2000@live.com
تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۵

* استادیار دانشگاه حضرت مصومه^ب.
تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۳

طرح مسئله

خدای متعال در قرآن کریم حوادث و داستان‌هایی را به‌اجمال ذکر کرده و بدون هیچ شرح و بسطی از کتاب جزئیات آنها گذشته است. از جمله این داستان‌ها و حوادث، داستان قصاویت حضرت داؤد و سلیمان درباره مزرعه‌ای است که گوسفندان مردی شبانه وارد آن شده و آن را تباہ ساخته بودند:

وَدَاؤْدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَا فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَّقَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِلْحُكْمِ مُشَاهِدِينَ *
فَفَهَمُنَا هَا سَلَيْمَانَ وَلَلَّا عَلِمَنَا حُكْمًا وَعِلْمًا (انبیاء / ۷۸ و ۷۹)

روایت‌های متعددی با اختلاف در نقل از شیعه و اهل سنت درباره جزئیات و کیفیت حکم حضرت داؤد و سلیمان^۱ از برخی ائمه اطهار^۲، صحابه و تابعان گزارش شده است. این مفسران بر پایه روایات گزارش شده تفاسیر مختلفی را در این باره ارائه داده‌اند. نویسنده در این مقاله ضمن نقل و بررسی این روایات از منابع مشهور فرقین، در صدد است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که: برداشت‌های تفسیری ارائه شده از سوی مفسران فرقین درباره این آیه چیست؟ عواملی که موجب ارائه چنین تفسیرهای متفاوتی از آیه شریفه شده است، کدامند؟ کدام تفسیر می‌تواند با واقعیت تطابق بیشتری داشته باشد؟

الف) دیدگاه مفسران اهل سنت

از منابع مختلف روایی و تفسیری مشهور اهل سنت درمجموع ۱۷ گزارش در این باره نقل شده است که به تفصیل به این ماجرا پرداخته‌اند. (طبری، ۱۴۱۲ / ۴۰ – ۱۷: سیوطی، ۱۴۰۴ / ۴: ابن‌ابی‌شیبیه، ۱۴۰۹ / ۷: حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۲ / ۵۸۸؛ بیهقی، بی‌تا: ۱۰ / ۱۱۹؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ / ۲۲: ۲۳۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ / ۵: جصاص، ۱۴۰۵ / ۵: عبدالرزاق، ۱۴۱۰ / ۳: عبد الرزاق، بی‌تا: ۱۰ / ۸۱؛ ابن‌حجر، بی‌تا: ۱۳ / ۱۳۱؛ سمرقندی، بی‌تا: ۲ / ۴۳۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴ / ۱۱: ثعلبی، ۱۴۲۲ / ۶: ۲۸۶) بررسی سندی: از میان ۱۷ گزارش ذکر شده، دو مورد از ابن‌عباس و یک مورد از ابن‌مسعود و چهار مورد آن از شریع و یک مورد از قتاده و دو مورد از قتاده و زهری به صورت مشترک و دو مورد از مجاهد و یک مورد از مرد و یک مورد از حجاج و یک مورد از ابن‌اسحاق و یک مورد از ابن‌زید و یک مورد از شخصی مجھول که از حسن سماع کرده، نقل شده است. ابن‌حزم بر سند این روایات خرده گرفته و می‌نویسد:

آنها به بعيدتر از آنچه ذکر شد، احتجاج کردند و آن، روایاتی است که ما از طریق عبید بن عمیر، زهری، مسروق و مجاهد درباره آیه شریفه «وَدَاؤْدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَا...»

گزارش کرده‌ایم ... این از یکی از عجایب دنیا است؛ چراکه آنچه که در آن شکی نیست، این است که بین این چند نفر (عیید بن عمیر، زهری، مسروق و مجاهد) تا حضرت سلیمان ﷺ چه راه و فاصله وسیعی است. اگر این روایات را آنها از رسول خدا ﷺ برای ما نقل می‌کردند، باز هم مرسل بودند که احتجاج به آنها روا نبود. (ابن حزم، بی‌تا: ۱۴۶ و ۱۴۷)

محی الدین درویش از مفسران اهل‌سنّت این ماجرا را مسئله تاریخی همچون اصحاب کهف می‌داند و مستند به رسول خدا نمی‌داند. (درویش، ۱۴۱۵: ۶ / ۳۴۷) دروزه از دیگر مفسران اهل‌سنّت نیز جزئیات داستان حرث و غنم را از اسرائیلیاتی دانسته که توسط اهل کتاب زمان پیامبر ﷺ متداول شده است. و می‌نویسد:

داستان مزرعه و گوسفند ... و این نکته که این داستان از طریق یهود در زمان پیامبر ﷺ متداول شده را، آنچه که در تفصیل این داستان از ابن عباس روایت شده نیز تأیید می‌کند ... بتایباین، آنچه که نقل شده از داستان داود و سلیمان درباره این آیه ... مصدری ندارد جز یهود و اسفاری که در دست ایشان است. (دروزه، ۱۳۸۳: ۵ / ۲۸۰ و ۲۸۲)

به‌نظر می‌رسد، با توجه به مقطعی یا موقوف بودن اسناد این روایات و اینکه بیشتر از تابعان حکایت شده و هیچ‌یک از آنها از رسول خدا ﷺ نقل نشده است، بتوان گفت: رواج نقل این گزارش‌ها در زمان تابعان بوده و صحابه بزرگ رسول خدا ﷺ چون امیر مؤمنان علیؑ، ابی بن کعب و ... بدان نپرداخته‌اند. با صرف نظر از ضعف اسناد این روایات، به بررسی محتوا و تنوع برداشت‌های مفسران اهل‌سنّت از این آیات پرداخته می‌شود. مفسران این طایفه با توجه به روایات متفاوتی که در این زمینه نقل شده است، در مسایل زیادی درباره این آیات اختلاف دارند. از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مراد از حرث در «*فی الحرث*»

برخی از گزارش‌ها مراد از حرث را کشتزار (نبت) و برخی دیگر باغ انگور (کرم) معرفی کرده‌اند. هرچند بنا به نقل طبری برخی این مقدار از اضطراب در متن را موجب ضرر نمی‌دانند. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷ / ۳۸)

۲. حکم یا فتوا

جصاص درباره حکم یا فتوا بودن «إِذْ يَحُكُمُانِ فِي الْحَرْثِ»؛ می‌نویسد:

برخی معتقد‌ند هر دو پیامبر در این مسئله واحد حکم نکردند، بلکه ممکن است نظر

حضرت داود به صورت فتوا بوده باشد نه به صورت صدور حکم قضایی یا اینکه موضوع معلم به شرطی بوده که هنوز محقق نشده بود، که در این هنگام حکم قطعی به واسطه وحی بر حضرت سلیمان نازل شد و حضرت سلیمان حکم را بیان کرد و حکمی که حضرت داود می‌خواست صادر کند (و هنوز به صورت قطعی صادر نشده بود) لغو گردید.

(جصاص، ۱۴۰۵: ۵/ ۵۵)

اما بیشتر مفسران اهل‌سنت معتقدند هر دو پیامبر حکم کردند. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۷ / ۴۵۴ و طنطاوی، بی‌تا: ۹ / ۲۳۵) ابن عربی می‌نویسد: «إِذْ يَحْكُمُانِ»، روشن می‌سازد که هر دو پیامبر حکم کردند. او این نظر که حضرت داود و سلیمان در این قضیه حکم نکردند را ضعیف شمرده و می‌نویسد: این که برخی گفته‌اند: هر دو حکم نکردند بلکه به صورت فتوا بوده است و داود فتوا داده بود، ضعیف است؛ چراکه او پیامبر بود و فتوای او حکم است. (ابن عربی، بی‌تا: ۳ / ۱۲۶۷)

فخر رازی نیز معتقد است هر دو حکم کردند و حکმشان با هم اختلاف داشت و دلیل آن نیز اجماع صحابه و تابعین بر آن است؛ وی می‌افزاید:

سخن خدای متعال است: «وَكُلَا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» که پس از آن فرمود: «فَفَهَّمَنَا هَا سُلَيْمَانَ» که (فاء) برای تعقیب است، پس لاجرم حکم داود سابق بر این تفهیم است و آن حکم سابق یا با این تفهیم و حکم جدید یکی است که در این صورت این سخن خدا: «فَفَهَّمَنَا هَا سُلَيْمَانَ» لغو بود و یا با این حکم جدید اختلاف دارد، فهو المطلوب.

(رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۱۶۶)

بیضاوی نیز معتقد است هر دو حکم کردند و دلیل آن را نقل روایات در این زمینه می‌داند. او می‌افزاید:

اگر روایات در این زمینه نبود احتمال توافق آن دو بر یک حکم بود و «فَفَهَّمَنَا هَا» در آیه شریفه نیز به خاطر اظهار فضلی بوده که خدا در کودکی به وی کرده است نه اینکه اختصاص به سلیمان داشته باشد. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴ / ۵۷)

همان‌گونه که مشاهده شد، استدلال مفسران اهل‌سنت در سه دلیل خلاصه شد. یکم: ظاهر آیه شریفه: «إِذْ يَحْكُمُانِ». دوم: ادعای اجماع صحابه و تابعین (نقل روایات). سوم:فاء تعقیب در «فَفَهَّمَنَا هَا».

۳. ضمیر جمع در «لِحُكْمِهِمْ»

در میان مفسران اهل‌سنت دو دیدگاه در این باره مطرح است. دیدگاه یکم: کسانی که ارجاع ضمیر جمع را

به داود و سلیمان و متحاکمین (محکومله و محکوم عليه) دانسته‌اند. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴۵۵؛ ابن‌عشور، بی‌تا: ۱۷ / ۸۷؛ طنطاوی، بی‌تا: ۲۳۵) دیدگاه دوم: کسانی که ارجاع ضمیر جمع را به داود و سلیمان دانسته و أقل جمع را دو نفر می‌دانند. (سیوطی و محلی، ۱۴۱۶: ۳۳۱؛ ابن‌عجیب، ۱۴۱۹: ۳ / ۴۸۲؛ ملاحیش، ۱۳۸۲ / ۴: ۳۱۸؛ زحلی، ۱۴۱۸: ۹۷)

۴. اجتهاد یا نص

اختلاف دیگر در این است که اگر هر دو حکم کردند، آیا حکم‌شان از روی اجتهاد بوده یا به نص‌الهی بوده است؟ یا اینکه یکی الهام و دیگری از روی اجتهاد بوده است؟ در میان مفسران اهل‌سنّت چهار دیدگاه در این زمینه مطرح است:

دیدگاه نخست

این دیدگاه که بیشتر مفسران اهل‌سنّت بدان معتقدند، آن است که هر دو حکم اجتهادی بوده است، به عنوان نمونه: ابوحیان اندلسی می‌نویسد:

... پس حکم‌شان از روی اجتهاد بوده و این سخن جمهور اهل‌سنّت است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۷ / ۴۵۴؛ همچنین ر.ک: سیوطی و محلی، ۱۴۱۶: ۳۳۱؛ زحلی، ۱۴۱۸: ۹۷ / ۱۷؛ حجازی، ۱۴۱۳: ۵۴۶ / ۲)

ابن‌عجیب از کلماتی که در برخی روایات نقل شده است، استفاده کرده و می‌نویسد: «گفتار سلیمان عليهم السلام: «هذا أرقق»، و: «أرأي أن تدفع...» تا پایان آیه، صراحة دارد در اینکه احکام آنها از طریق وحی نبوده است. (ابن‌عجیب، ۱۴۱۹: ۴۸۲) مراغی تیز می‌نویسد: «اگر حکم‌شان با وحی بود، امکان تغییرش نبود» (مراغی، بی‌تا: ۱۷ / ۵۸) ملاحیش آل غازی تیز می‌نویسد:

اگر حکم آنها با نص بود، جایز نبود بر سلیمان که بر داود اعتراض نماید یا اینکه داود از حکم اولی خود بازگردد. (ملاحیش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

ابن‌عشور، صدور دو حکم متفاوت از دو حاکم در قضیه واحد و زمان واحد، را دلیل بر وحیانی نبودن هر دو حکم دانسته است و می‌نویسد: «هر دو حکم از راه علمی بود که خدا به داود و سلیمان داده بود.» (ابن‌عشور، بی‌تا: ۸۵) طنطاوی برای اثبات مدعای خود این‌گونه استدلال می‌کند: «اگر اجتهادی نبود با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند». (طنطاوی، بی‌تا: ۲۳۵)

دیدگاه دوم

برخی از مفسران اهل‌سنّت گرچه معتقدند: حکم حضرت داود و سلیمان از روی اجتهاد بوده اما حکم حضرت سلیمان از جهت الهام و فهم عمیقی از سوی خدا بود (الهامی غیرتشريعی) که سبب شد در مقدمات اجتهادش خطا نکند. (سمرقندی، بی‌تا: ۲ / ۴۳۴) اسفراینی نیز فهم سلیمان را الهام دانسته و «فهمناها» را این‌گونه تفسیر می‌کند: «پس الهام دادیم آن قصه را به سلیمان» (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۴۲۱) (ابن‌عاشر می‌نویسد:

پس معنای سخن خدای متعال: «فَفَهَمُنَاهَا سُلَيْمَانٌ» این است که خدا وجه دیگری از قضاؤت در مسئله که ارجح است، به او الهام کرد و این اقتضاء صیغه تفہیم است که از صیغه إفہام بیشتر مطلب را می‌رساند، پس دلالت دارد بر اینکه فهم سلیمان در این مسئله عمیق‌تر بوده است. (ابن‌عاشر، بی‌تا: ۸۵)

عبدالکریم خطیب می‌نویسد:

اما این سخن خدا «فَفَهَمُنَاهَا سُلَيْمَانٌ» اشاره است به اینکه سلیمان آن کسی بود که صورت درست مسئله را آموخت و رأی صحیح را داد و این با فهمی بود که خدا به او عطا کرده بود. (خطیب، بی‌تا: ۹ / ۹۲۴)

مالحويش آل‌غازی نیز ضمن نقل نظر کسانی که معتقدند: اجتهاد بر انبیاء جائز نیست و حکم هر دو پیامبر با نصّ بوده است، آن را مردود شمرده و در پاسخ می‌نویسد:

این سخن اشکالات زیادی دارد، افرون بر اینکه این سخن موجب اعتقاد به عدم جواز اجتهاد برای انبیاء می‌شود، که درست نیست؛ چراکه سلیمان هنوز پیامبر نشده بود تا وحی تشريعی بر او نازل شود، پس این سخن خدای متعال «فَفَهَمُنَاهَا سُلَيْمَانٌ» یعنی حکم مسئله را از طریق الهام به او آموخت. (مالحويش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

دیدگاه سوم

این دیدگاه به فخر رازی اختصاص دارد که هر دو وجه (اجتهاد و نص) را جائز دانسته است و برای هر یک استدلال می‌کند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۴)

دیدگاه چهارم

برخی نیز صدور حکم حضرت داود و سلیمان از روی اجتهاد را با تردید بیان کرده یا آن را بر اساس وحی

الهی دانسته‌اند، به عنوان مثال: بیضاوی از واژه «لعل» استفاده کرده و می‌نویسد: «شاید آن دو از روی اجتهاد حکم کرده باشند.» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵۷) غزالی نیز اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان را مورد تردید قرار داده و آن را نفی می‌کند. وی می‌نویسد:

دلالت آیه بر نقیض آنچه بدان معتقد شدند سزاوارتر است؛ چراکه خدای متعال
می‌فرماید: هر دو را حکمت و علم عطا نمودیم. (غزالی، ۱۴۱۷: ۳۵۹)

فخر رازی، از جبایی نقل کرده است: که جبایی چون اجتهاد برای انبیاء را جایز نمی‌داند، معتقد به وحیانی بودن حکم هر دو پیامبر شده است یا حداقل در این قضاوت، حکم داود و سلیمان را اجتهادی نمی‌داند. فخر رازی، چهار دلیل از جبایی برای عدم جواز اجتهاد برای انبیاء را نقل کرده است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۶) زمخشری نیز حکم هر دو را وحی الهی دانسته و می‌نویسد:

اگر بگویی: آیا حکم آن دو به اجتهاد بوده است یا با وحی الهی؟ می‌گوییم: هر دو با وحی
الهی حکم کرده‌اند. جز آنکه حکم داود با حکم سلیمان نسخ شده است. (زمخشری،
(۱۴۰۷ / ۲ : ۴۸۲)

ابن کثیر نیز انبیاء را مصون از خطا دانسته و می‌نویسد:

این از عقایدی است که هیچ اختلافی درباره آن در میان دانشمندان محقق از گذشته تا
کنون نیست. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ / ۵ : ۳۱۳)

۵. خطای داود علیه السلام

تفسران معتقد به این نظر سه دیدگاه را در این باره ارائه داده‌اند:

دیدگاه نخست

تفسرانی که با توجه به مفهوم مخالف «فَقَهَّمَنَا هُنَّا سُلَيْمَانٌ» حکم حضرت داود را خطا پنداشته‌اند، به عنوان مثال: جصاص ضمن نقل اختلاف مفسران در این مستله، می‌نویسد:

کسانی که می‌گویند حکم حق در یکی از احکام مجتهدان است، پنداشته‌اند چون خدای متعال فرمود: «فَقَهَّمَنَا هُنَّا سُلَيْمَانٌ»، و اختصاص داد فهم را به سلیمان، دلالت دارد بر اینکه برخلاف داود حضرت سلیمان در نزد خدا حکمش مصیب با حق بود؛ چراکه اگر حق در هر دو حکم بود، تخصیص فهم به سلیمان معنایی نداشت. (جصاص، (۱۴۰۵ : ۵۵)

بیضاوی نیز اگر چه حکم هر دو را با تردید از روی اجتهاد دانسته است اما وی هر مجتهدی را مصیب نمی‌داند و خطای داود^{۱۶۷} را در این ماجرا تلقی به قبول کرده است. گرچه در نهایت پذیرش خطای دارای حضرت داود را نیز با وجود احتمال توافق داود و سلیمان بر حکم، تضعیف می‌کند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵۷)

ابن عجیبه و زحلی معتقدند:

سلیمان فقط حکم صحیح را بیان کرده و داود خطای دارد. (ابن عجیبه، ۱۴۱۹: ۴۸۲؛ زحلی، ۱۴۱۸: ۹۹)

دیدگاه دوم

تفسرانی که از «وَكُلَا إِنَّيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» صحت هر دو حکم را برداشت کرده‌اند، به عنوان مثال: جصاص در این باره، می‌نویسد: «تخصیص فهم به سلیمان بر خطای داود دلالت ندارد.» (جصاص، ۱۴۰۵: ۵۵) ابن عربی نیز صحت هر دو حکم را نتیجه گرفته و براساس آن معتقد شده که همه اقوال مجتهدان در صورت اختلاف در فروع، حق است. (ابن عربی، بی‌تا: ۱۲۷۰) ابوحیان اندلسی نیز معتقد است که هر دو حکم صحیح بوده است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴۵۵) ابن عاشور علی‌رغم اینکه آیه مورد بحث را درباره معذور بودن مجتهد در صورت خطای دانسته است، معتقد به صحیح بودن هر دو حکم است و می‌نویسد:

جمله «وَكُلَا إِنَّيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» در انتهای آمده است تا توهمند اینکه حکم داود خطای یا جور بوده را دفع نماید. بله البته حکم سلیمان به صواب نزدیکتر بوده است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۲۳۵؛ و ۸۷؛ طنطاوی، بی‌تا: ۱۴۲۰)

دیدگاه سوم

این دیدگاه به فخر رازی اختصاص دارد. فخر رازی نیز ضمن نقل هر دو نظر و استدلال هر گروه بر مصیب یا مخطیء بودن داود^{۱۶۸} معتقد است: استدلال هر دو گروه بر این منظور ضعیف است؛ چراکه قرآن کریم نه مراد از «فَفَهَمْنَاهَا» را مشخص کرده است و نه مراد از «حُكْمًا وَعِلْمًا» را. ازین‌رو نمی‌توان خطای داود یا مصیب بودن آنها را نتیجه گرفت. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۷)

۶. جواز اجتهاد سایر دانشمندان

همان‌طور که ملاحظه شد، بیشتر مفسران اهل‌سنّت قائل به اجتهاد داود و سلیمان هستند. ایشان، چه معتقدان به خطای داود و چه معتقدان به مصیب بودن وی، خواسته‌اند تا جواز اجتهاد برای سایرین را نتیجه بگیرند. البته کسانی که معتقد به خطای داود شدن، معذور بودن مجتهد در صورت خطای داود را نیز

نتیجه گرفته‌اند. (اسفاراینی، ۱۳۷۵: ۱۴۲۱؛ ابن عجیب، ۱۴۱۹: ۴۸۳؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۸۷؛ همچنین ر.ک: قرطبي، ۱۳۶۴: ۱۱، ۳۰۹ و ۳۱۰؛ آلوسى، ۱۴۱۵: ۹ / ۷۲ و ۷۳؛ ملاحويش، ۱۳۸۲: ۳۱۹؛ خطيب، بی‌تا: ۹۹؛ زحيلي، ۱۴۱۸: ۹۲۴)

براساس بررسی نگارنده از گزارش‌های به‌دست رسیده، نخستین کسی که از آیه شریفه جواز اجتهاد سایرین را نتیجه گرفته و آنها را در صورت خطا مذبور دانسته، حسن بصری است. در گزارشی از حسن بصری می‌خوانیم که: او هنگامی که ایاس بن معاویه مسند قضا را پذیرفته بود به ملاقاًتش رفت و مشاهده کرد که ایاس گریه می‌کند. از او دلیل گریه‌اش را پرسید. وی پاسخ داد که روایاتی را در دست دارد مبنی بر این که قاضیان سه دسته‌اند، که دو دسته آنها در آتش و یک دسته در بهشت هستند. دسته نخست: کسی که اجتهاد کند و خطا کند، در آتش است. دسته دوم: کسی که براساس هوای نفس حکم کند، در آتش است و دسته سوم: کسی که اجتهاد کند و به درستی حکم کند، او در بهشت است. حسن در پاسخ ایاس گفت: در قصه‌ای که خدای متعال از حضرت داود و سلیمان حکایت کرده مطلبی است بر خلاف آن چه تو گفتی و سپس این آیه شریفه را قرائت کرد: «إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ ... وَلَّا ءاتَيْنَا حُكْمًا وَعَلَمًا» چرا که حضرت سلیمان را ستوده است اما حضرت داود را مذمت نکرده است. (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۵۶) از سخن حسن بصری این‌گونه برمی‌آید که وی معتقد است:

حضرت داود و سلیمان، هر دو در مورد یک موضوع اجتهاد کرده و حکم داده‌اند و حضرت داود خطا کرده است. اما چون براساس اجتهادش بوده، خدای متعال نه تنها وی را تخطیه نکرده بلکه هر دو را ستوده است. بسیاری از مفسران اهل‌سنت سخن حسن بصری را در تفسیر این آیه شریفه گزارش کرده و به مضمون آن معتقد شده‌اند. (به عنوان نمونه رک: ابن‌أبی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۸ / ۲۴۸۵؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۳۱۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۲۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۷ / ۲۱۰؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۲۸۱؛ ملاحويش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

سمرقدی درباره این آیه از حسن بصری این‌گونه گزارش کرده است:

از حسن بصری روایت شده که گفت: اگر این آیه نبود، أحدی از ما جرأت نمی‌کرد تا در حوادث فتوا دهد. (سمرقدی، بی‌تا: ۴۳۴)

به‌نظر می‌رسد سخن حسن بصری درباره این آیه، پایه و اساس تفسیر بیشتر مفسران اهل‌سنت از این آیه شریفه شده است. اما براساس بررسی نگارنده، نخستین مفسری که سخن حسن بصری را گزارش کرده و براساس آن به تفسیر این آیه شریفه پرداخته، محمد بن إدريس شافعی است. (شافعی، بی‌تا: ۲ / ۱۲۳ و ۱۲۳؛ الام، ۱۴۰۳: ۷ / ۹۹) شافعی بعد از نقل سخن حسن بصری، سخنی از عمرو بن عاص و

أبوهیره در مورد پاداش اجتهاد حتی در صورت خطای او نقل می‌کند و از آیه شریفه این‌گونه نتیجه می‌گیرد که (همان‌گونه که حضرت داود^{علی رغم خطای در حکم، شایسته ثانی الهی شد}) در صورت خطای سایر مجتهدان در حکم؛ نه تنها عقابی در کار نیست بلکه به خاطر اجتهاد و قصد صواب شایسته تقدير نیز هستند. (همان) بخاری نیز بعد از شافعی سخن حسن بصری را در صحیحش ذکر کرده است (بخاری، ۱۴۰۱: ۸ / ۱۱۱) اما دیگر نویسنده‌گان جوامع حدیثی متقدم اهل‌سنت آن را ذکر نکرده‌اند.

نقد دیدگاه مفسران اهل سنت

در نقد شافعی، بخاری و سایر مفسرانی که این برداشت را کرده‌اند، می‌توان گفت:

۱. خبری که از حسن بصری نقل شده، در صورت صحت انتساب به او، برداشت شخصی او است و روایت متصل به پیامبر گرامی اسلام نیست و چهbsا او در برداشت خود اشتباه کرده باشد؛ چراکه در تأیید سخن ایاس بن معاویه روایات متعددی را دانشمندان اهل‌سنت چون أبوداد، تمذی، ابن‌ماجه، حاکم، ذهبي، طبراني، أبو يعلى و هيشمي گزارش کرده‌اند. (مزى، ۱۴۰۵: ۳ / ۷۴۲)
 ۲. ظاهر آیه «إِذْ يَحُكُمُانِ» بهصورت فعل مضارع استمرار در زمان حکم را می‌رساند، چهbsا بهصورت تشاور یا مباحثه بوده باشد و در نهایت هر دو بر سر یک حکم اتفاق کرده باشند، آن‌چنان که در برخی روایات شیعه آمده است.
 ۳. در عنوان چهارم نیز بیان شد، برخی از دانشمندان اهل‌سنت چون زمخشری و غزالی اجتهادی بودن حکم حضرت سلیمان و داود را نپذیرفتند. و معتقدند نه تنها در آیه دلیلی بر اجتهادی بودن آن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد.
 ۴. در عنوان پنجم نیز بیان شد که برخی از مفسرانی که اجتهاد حضرت داود را پذیرفته‌اند از اساس خطای او را رد کرده و نپذیرفته‌اند و این با برداشتی که حسن بصری از آیه ارائه کرده است مبنی بر خطای داود و نادیده انگاشتن خطای او از سوی خدا، منافات دارد.
 ۵. برفرض که حضرت داود اجتهاد کرده و خطای او است و خدای متعال خطای او را نادیده انگاشته است. از کجای آیه می‌توان برداشت کرد که آنچه برای ایشان جایز بوده برای دیگران نیز جایز است؟ آیا دیگران نیز مانند حضرت داود و سلیمان از سوی خدای متعال حکم و علم یافته‌اند؟ و در حکمت و علم در ردیف حکمت و علم داود و سلیمان قرار گرفته‌اند؟ غزالی در این باره می‌نویسد:
- امکان دارد آنها اجازه داشتند تا در حکم‌شان اجتهاد نمایند، ... اما باید توجه داشت که نزول وحی بر حضرت سلیمان^{علی رغم خطای در حکم، شایسته ثانی الهی شد} بوده که آن را متعین ساخته؛ ... حکم به تسلیم گله

به صاحبان کشتزار تا از منافع آن برای یکسال کامل بهره ببرند ... مطلبی نیست که با اجتهاد به دست آید و تنها آن را علام الغیوب می‌داند. (غزالی، ۱۴۱۷: ۳۵۹)

۶. برخی از مفسران، اجتهاد برای انبیاء را از اساس جایز نمی‌دانند. همان‌گونه که فخر رازی دیدگاه جبایی را نقل کرده و شش دلیل برای عدم جواز اجتهاد برای انبیاء اقامه کرده است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۵ و ۱۶۴)

۷. اگر آیه شریفه براساس این‌گونه روایات تفسیر شود، چاره‌ای نیست جز این که حکم حضرت سلیمان را نیز در چین حوادثی، حکم الله در میان امت رسول الله دانست و بدان فتوی داد؛ این در حالی است که حتی خود شافعی که نخستین ناقل سخن حسن بصری در تفسیر این آیه شریفه است، بدان فتوا نداده است. ابن حزم با درک صحیح این مسئله در این باره می‌نویسد:

بر فرض صحت روایات، خود اینها نخستین مخالفان چنین حکمی هستند؛ چراکه آنها به چنین حکمی حکم نمی‌کنند، ... تعجب دیگر از شافعی این که او مراسیل را حجت نمی‌داند، اما اینجا با روایت مرسلی که از اساس صحیح نیست، اموال را مباح ساخته است. (ابن حزم اندلسی، بی‌تا: ۸ / ۱۴۶ و ۱۴۷)

۸. بدیهی است که قرآن کریم سخنی از کیفیت حکم داود و سلیمان نگفته است. بهنظر می‌رسد در این‌گونه داستان‌ها که قرآن کریم به صورت اجمال بدان پرداخته و شرح و بسطی بدان‌ها نداده است، روایاتی که بیش از حد به تفصیل و جزئیات داستان پرداخته‌اند، این احتمال وجود دارد که از اسرائیلیاتی باشد که ناخواسته وارد احادیث شده‌اند و تنها زمانی می‌توانند مورد استناد قرار بگیرند که از صحت آنها اطمینان یافته و با آیات قرآن و روایات قطعی دیگر موافق باشند. ابن عربی در این باره می‌نویسد:

آنچه از روایات ورود شبانه گوسفندان به زراعت و قضاوت داود و سلیمان نقل شده است اگر موافق ظاهر قرآن باشد، صحیح است و آنچه که مخالف قرآن است، باطل و از اسرائیلیات است و آنچه ذکری از آن نشده، تنها احتمالات است که خدا به آن آگاه‌تر است. (ابن عربی، بی‌تا: ۱۲۶۶)

پیش از این بیان شد که دروزه از مفسران اهل‌سنت جزئیات داستان حرث و غنم را از اسرائیلیاتی دانسته که توسط اهل کتاب زمان پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} متداول شده است (دروزه، ۱۳۸۳: ۲۸۰ و ۲۸۲) از این رو بهنظر می‌رسد که صحیح نباشد چنین روایاتی را پایه و اساس تفسیر این آیه شریفه قرار داد و براساس آن سایر عقاید خود چون جواز اجتهاد انبیاء و سایرین از دانشمندان معمولی و معذور بودن مجتهدان آنها در صورت خطا را نتیجه گرفت.

ب) دیدگاه مفسران شیعه

داستان قضاوت حضرت داود و سلیمان در تفاسیر شیعه نیز با نقل یکسانی گزارش نشده است، به عنوان مثال علی بن ابراهیم قمی این گونه گزارش کرده است:

... صاحب تاک به دادخواهی نزد داود آمد. پس حضرت داود گفت: بروید نزد سلیمان تا درمیان شما حکم کند. پس وقتی نزد او رفتند، حضرت سلیمان گفت: اگر گوسفندان اصل و فرع را خورده‌اند، پس بر صاحب گوسفندان است تا گوسفندان و آنچه در شکم دارند را به صاحب تاک بدهد، اما اگر فقط فرع را خورده‌اند، بدون اصل درختان، پس فرزندان گوسفندان به صاحب تاک داده می‌شود و این حکم داود هم بود. اما خواست تا به بنی اسرائیل بشناساند که سلیمان وصی او است. آنها در حکم اختلاف نداشتند؛ چراکه اگر اختلاف می‌داشتند، بی‌تردید باید می‌گفت: «وَكُنَا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ». (قمی، ۱۴۱۵ / ۳: ۷۴؛ فیض کاشانی، ۱۳۶۷ / ۲: ۳۴۹)

براساس این گزارش، همان‌گونه که شریف لاھیجی نیز اشاره کرده است، دیگر مجالی برای بحث از اختلاف داود و سلیمان در حکم و قضاوت و اجتهاد آنها یا یکی از آن دو باقی نمی‌ماند؛ چراکه هر دو به حکم الهی یک حکم کرده‌اند. (شریف لاھیجی، ۱۳۷۳ / ۳: ۱۳۶)

اما در برخی تفاسیر روایی شیعه، داستان به‌گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است که حکایت از اختلاف ابتدایی داود و سلیمان در حکم دارد و مطابق است با آنچه مفسران اهل‌سنّت از ابن‌مسعود نقل کرده‌اند. چه‌بسا این مطابقت با گزارش اهل‌سنّت، سبب شود تا این روایت در مظان منتقله بودن قرار گیرد، به عنوان مثال شیخ طوسی در تفسیر خود با عبارت «قیل» ماجرا را این‌گونه گزارش کرده است:

وقیل: همانا داود حکم کرد به اینکه گوسفندان برای صاحب تاک باشد. پس سلیمان گفت: ای پیامبر خدا حکم را تغییر بده ... «ذکرہ ابن‌مسعود - و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبدالله». (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۲۶۸)

این روایت را طبرسی نیز با اعتماد بر تبیان شیخ طوسی نقل کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲ / ۷: ۱۰۳) و فیض کاشانی نیز از مجمع‌البيان گزارش کرده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ / ۳: ۳۴۹) ابتدا باید توجه داشت که نقل گزارش با عبارت «قیل» چه‌بسا حاکی از این است که شیخ طوسی این‌گونه روایات را خالی از ضعف نمی‌داند و نمی‌تواند به آنها اعتماد کامل داشته باشد؛ چه‌بسا مصدر عامه این روایت، سبب شده شیخ طوسی این روایت را با لفظ «قیل» بیان کند و چه‌بسا مراد از ابو‌جعفر در عبارت وی «و هو المروى

عن ابی جعفر» نیز ابو جعفر طبری بوده باشد که عین این روایت را از ابن مسعود نقل کرده است، از این رو به نظر می‌رسد همان‌گونه که سید مرتضی عسکری معتقد است که برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده است از روایات مكتب خلفا است، این روایت نیز از جمله روایات منتقله‌ای باشد که از مصادر تفسیری عامه به تفسیر ایشان وارد شده است. (عسکری، ۱۳۸۶: ۳ / ۳۶۰؛ مؤدب و اویسی، ۱۳۹۵: ۱۱۶ - ۸۹) شیخ طوسی پس از نقل این ماجرا اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان را مردود شمرده و در رد آن این‌گونه استدلال می‌کند:

یکم: اجتهاد بر انبیاء جایز نیست ... علاوه بر اینکه در نزد ما عمل به ظن برای امت نیز جایز نیست. دوم: این سخن خدای متعال: «فَهَمَّنَاهَا سُلَيْمَانٌ» ... وحیانی بودن این حکم را تقویت می‌کند. سوم: اینکه خبر خدای متعال به اینکه هر دو را حکم و علم عطا کردیم، دلالت بر وحی الهی بودن حکم داود دارد. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۲۶۸)

ابوالفتح رازی نیز پاسخ کسانی را که معتقد به اجتهاد داود و سلیمان بودند را مانند شیخ طوسی داده است و البته پنج دلیل دیگر بر آن افروزده است. یکم: با توجه به نص قرآن مبنی بر «فَهَمَّنَاهَا» چنین کسی ایمن از خطأ است و میان چنین الهامی و وحی نص، فرقی نیست. دوم: اگر ایشان موکول و مکلف بر اجتهاد خود بودند، پس وحی به چه کارشان می‌آید؟ در این صورت وحی کار لغوی می‌شد. سوم: حکم حضرت داود و سلیمان در ظاهر متفاوت بود نه در واقع؛ چراکه حضرت داود به اندازه قیمت زرع تلف شده گوسفند به او داد و حضرت سلیمان هم همان مقدار را به صورت اقساطی به صاحب زرع داد که در مدت یک سال استیفاء نماید، بنابراین از اساس تفاوت ماهوی بین حکم داود و سلیمان علیهم السلام نیست. چهارم: بعد نیست که داود بر اساس حکمی که در شریعت او تا آن زمان بود، حکم کرده باشد و بعد از وحی به سلیمان و تشریع حکم جدید، حکم سابق منسوخ شده باشد. پنجم: در برخی روایات آمده است که حضرت داود چند پسر داشت و می‌خواست تا بداند خلیفه پس از او کیست؟ و از خدا درخواست کرد تا برایش روشن کند. خدای متعال نیز از این راه وصی و جانشین او را تعیین کرد. (رازی، ۱۴۰۸: ۱۳ / ۲۵۲ و ۲۵۳)

طبرسی نیز آنچه شیخ طوسی در نقل داستان و رد بر قائلان به اجتهادی بودن حکم داود علیهم السلام ذکر کرده بود را در تفسیر خود بیان کرده و افروزده است:

اگر اجتهاد بر نبی جایز باشد، بی‌تردید بر دیگر مجتهدان جایز است با او مخالفت کنند. همان‌گونه که جایز است برای دیگر مجتهدان اینکه با یکدیگر مخالفت کنند. این در حالی است که مخالفت با انبیاء کفر است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹۲)

ابن شهر آشوب نیز دلیل پنجم رازی یعنی: امتحان فرزندان جهت شناساندن وصی را ذکر کرده است و می‌نویسد:

حکم آن دو یکی بود الا اینکه داود^ع امر کرد به سلیمان^ع تا حکم را بیان کند، تا از این طریق بنی اسرائیل جانشین حضرت داود^ع را بشناسند. (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۰ / ۲۴۹)

فتح الله کاشانی نیز داستان ورود گوسفندان به مزرعه همسایه و حکم حضرت داود و سلیمان و امتحان حضرت داود فرزندان خود را جهت شناساندن وصی خود، با تفصیل و بیان جزئیات بیشتر ذکر کرده و هر آنچه شیخ طوسی و ابوالفتوح رازی و طبرسی در رد اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان ذکر کرده بودند را بیان کرده و افزوده است:

در اجتهاد خطأ ممکن است. در صورتی که اجتهاد بر انبیاء جایز باشد، لازم می‌آید امکان وقوع خطأ در قول انبیا و این مستلزم عدم ثائقه بر قول ایشان است، پس اجتهاد بر آنها جایز نیست. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۶ / ۸۵ - ۸۳)

بحرانی و حوزی نیز در تفسیرهای خود افزون بر روایت علی بن ابراهیم قمی و روایتی که شیخ طوسی و طبرسی از امام باقر و امام صادق^ع نقل کرده بودند؛ چند روایت دیگر نیز در این باره ذکر کرده‌اند: یکم: بحرانی از کتاب *المحسن* احمد بن محمد بن خالد برقی، از امام باقر^ع نقل کرده است و آن را علی بن جمعه حوزی در تفسیرش از کتاب من لا يحضره الفقيه شیخ صدوق از جمیل بن دراج از زراره از امام باقر^ع نقل کرده است. در این بیان امام باقر^ع آمده است: که آنها با هم مباحثه می‌کرددند و هنوز حکم نکرده بودند که در این هنگام، حکم صحیح به وسیله وحی بر حضرت سلیمان نازل شد. این روایت تایید می‌کند مضمون روایت علی بن ابراهیم قمی را مبنی بر اینکه حضرت داود و سلیمان اختلاف در حکم نداشتند بلکه هر دو (پس از مباحثه و مشورت با یکدیگر) یک حکم دادند، که همان وحی الهی بود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۰؛ حوزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۱ - ۴۴۳؛ برقی، ۱۳۷۰: ۱ / ۲۷۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۴۹ / ۳)

دوم: روایاتی که از کتاب *الکافی* نقل کرده‌اند. یکی اینکه: معلی ابی عثمان، از ابی بصیر نقل می‌کند که گفت:

از امام صادق^ع درباره کلام خدای عزوجل: «وَدَاؤْدَ وَسُلَيْمَانَ ...» پرسیدم. ایشان فرمود: «نفس» تنها در شب است و بر صاحب مزرعه است تا در روز از مزرعه‌اش مواظبت کند و

در روز بر صاحب گله مواظبت مزرعه لازم نیست و آنچه در روز تباہ سازد از کشت مزرعه بر او غرامتی نیست ولی بر او لازم است تا در شب گلهایش را از مزرعه مردم حفظ کند. پس آنچه را گله در شب تباہ سازد او ضامن است و این همان «خش» است و داود علیهم السلام حکم کرد بهنفع کسی که مزرعه اش خراب شده بود تا گوسفندان را به عنوان غرامت بردارد اما سلیمان علیهم السلام حکم کرد تا منافع گوسفندان برای یکسال به صاحب کشت داده شود.

(بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۰؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۳ - ۴۴۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۵ / ۳۰۱)

در این روایت سخنی از حکم انبیاء سابق و اینکه داود براساس آن حکم کرده باشد، نیامده است. روایت دیگر از ابن مسکان، از ابی بصیر است، که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «وَدَاؤْدَ وَسُلَيْمَانَ ...» پرسیدم که آیا زمانی که آن دو حکم کردند درباره کشتزار، قضیه واحدی بود؟ حضرت پاسخ داد:

... حضرت داود مطابق حکمی که حق تعالی بر انبیاء سابق وحی کرده بود، حکم کرد. در این هنگام وحی بر حضرت سلیمان نازل شد که هر گلهای که شبانه کشتزاری را تباہ نماید، غرامتی که باید به صاحب کشت بدهد تنها منافع آن گوسفندان است و بعد از این، حکم قبلی لفو و حکم حضرت سلیمان سنت شد و این است کلام خدا که فرمود: «وَكَلَّا إِذْئَا حُكْمًا وَعِلْمًا» پس حکم هر یک از آن دو براساس حکم الله عزوجل بود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۱؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۳ - ۴۴۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۵ / ۳۴۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۰۲)

مضمون این روایت به روایت قبلی نزدیک است. با این تفاوت که در این روایت حکم انبیاء سابق و اینکه داود براساس آن حکم کرده، ذکر شده است.

حویزی در تفسیر خود سه روایت دیگر را نیز نقل کرده که بحرانی آنها را گزارش نکرده است.

۱. از اصول کافی گزارش شده است: از اباعبدالله علیه السلام که فرمود:

امامت عهدی است از جانب خدای تعالی برای جمعی که نامهای آنها در علم الهی مقرر است و حق تعالی به داود وحی فرستاد که یکی از فرزندان خود را وصی و قائم مقام خودگردن، زیرا که در علم من قرار یافته که هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانم مگر آنکه وصی او از اهل بیت او باشد ... پس وحی به داود آمد که حکم در این مسئله آن است که سلیمان کرد «یا داود اردت امرا و اردا امرا» یعنی ای داود تو خواستی که غیر سلیمان را وصی خودگردانی و ما خواستیم که سلیمان وصی تو باشد و چنین می‌باید که به حیز ظهر آید. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۴ - ۴۴۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۸)

این روایت را شریف لاهیجی نیز از اصول کافی در تفسیر خود گزارش کرده است. (شریف لاهیجی،

(۱۳۷۳: ۱۳۶)

۲. وشاء از احمد بن عمر حلبی روایت کرده که گفت: از أبوالحسن عليه السلام از سخن الله عزوجل سؤال کردم: «وَدَاؤْ وَسُلَيْمَانَ...» فرمود: حکم داود، خود گوسفندان به عنوان توان بود و آنچه که خدا عزوجل تفهیم کرد به سلیمان این بود که حکم کند برای صاحب مزرعه به شیر و پشم گوسفندان در یک سال. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۴ - ۴۴۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۹)

۳. روایت شده از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم که سلیمان حکم کرد به وجوب حفظ حیوانات توسط صاحبانشان در شب و حفظ مزارع توسط صاحبانشان در روز. (همان) براساس این روایت نیز، حضرت داود و سلیمان در اصل حکم (ضمان) صاحب گله نسبت به زراعتی که از صاحب زرع تلف کرده است، اختلافی نداشتند. به خوبی روشن است که روایات نقل شده در تفاسیر شیعه نیز از اختلاف در نقل مصون نیست. هرچند برخی از ایشان با الفاظ و عبارت‌های حاکی از ضعف و عدم اعتماد کامل «قبیل» از آنها یاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد بتوان گفت: روایاتی که به تفصیل به جزئیات داستان پرداخته‌اند و به سبک داستان‌سرایان شرح و بسط بیشتری نسبت به ماجرا داشته‌اند، از اعتبار و ثاقبت کمتری برخوردارند؛ چراکه متحمل است از روایات عامه و یا از اسرائیلیاتی باشند که ناخواسته وارد در جرگه احادیث شیعه شده‌اند. در این باره سید مرتضی عسکری معتقد است:

برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده است از روایات مكتب خلفا است.

این روایات از تفسیر او به تفسیر ابوالفتوح رازی و از آن به تفسیر گازر و سپس تفسیر کاشانی سراجت کرده است. (عسکری، ۱۳۸۶: ۳ / ۳۶۰)

از این رو به نظر می‌رسد در میان روایات شیعه، آنچه که علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است (بدون اینکه به تفصیل به جزئیات داستان پردازد) مبنی بر اینکه آنها با هم مباحثه و مناظره می‌کردند و هنوز حکم نکرده بودند، با ظاهر آیات موافقت بیشتری دارد. افزون بر آنکه «اذ یحکمان» ظهور در استمرار در زمان حکم دارد. در این باره سید محمدحسین طباطبایی معتقد است:

«اذ یحکمان» حکایت حال گذشته است و تأیید این است که آن دو درباره آن پیشامد مشورت می‌کردند و یا مناظره و بحث می‌نمودند و می‌رساند که حکم کردنشان تدریجی بوده و در زمان بعد نیز ادامه داشته و طوری بوده که وقتی تمام می‌شده یک حکم

صدور می یافته و گرنه جا داشت بفرماید: «اذ حکما» ... و نیز ظاهر آیه «وَكَنَا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» این است که ضمیر جمع در «حکمهم» به انبیا برگردید و در کلام خدای تعالی مکرر آمده که خدا به انبیا حکم داده ... پس صحیح همین است که حکم، حکم واحدی است و آن هم حکم انبیا است و آن حکم ظاهراً این است که صاحب گوسفند نسبت به مالی که گوسفندانش از صاحب زرع تلف کرده‌اند، ضامن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۳ - ۳۱۰)

بر خلاف شریف لاهیجی که «اذ يحکمان» را به معنای ماضی گرفته و از ظاهر آیه استفاده کرده است که: «حکمهم» از سلیمان و هم از داود ناشی شده و حکمین مختلفین بودند. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱۳۶ و ۱۳۴)

سید محمدحسین طباطبایی از سیاق استفاده می‌کند که آیه درباره واقعه‌ای بوده که میان دو نفر رخ داده، ... و در یک واقعه معنا ندارد دو حاکم حکم کنند و حکم هر یک هم مستقل از دیگری باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱ / ۱۴) سید محمدحسین طباطبایی در رد اختلاف در اصل حکم داود و سلیمان و یا اجتهادی بودن آن می‌افزاید:

حکم‌ها مختلف بودند، دو احتمال دارد. احتمال نخست اینکه: حکم هر دو حکم واقعی بوده، ... باید می‌فرمود: «وَكَنَا لِحُكْمِهِمَا شَاهِدِينَ - وَ مَا بِهِ حُكْمٌ آنَّ وَ حُكْمٌ أَيْنَ شَاهِدٌ بُوْدِيْمَ» تا تعدد و تباین را برساند، نه اینکه بفرماید «وَكَنَا لِحُكْمِهِمْ» چون این عبارت وحدت حکم را می‌رساند. پس ظاهر جملات آیه با آن مساعدت ندارد. افزون بر این شاهد بودن خدا بر حکم آن دو، می‌فهماند که هر دو از خطاب مصون بوده‌اند و اگر داود به حکم منسخ حکم کرده باشد در خطاب بوده است و با جمله بعدی هم که می‌فرماید: «وَ مَا بِهِ هُرَيْكَ از آنان حکم و علم داده بُوْدِيْمَ» نمی‌سازد؛ چون این آیه دلالت می‌کند بر تأیید و ظاهر در مدح است. احتمال دوم اینکه: هر دو حکم اجتهادی خود آنان بوده، نه حکم واقعی الهی ... این احتمالی است بعیدتر از احتمال نخست، برای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «فَفَهَمَنَا هَا سُلَيْمَانَ» یعنی علم به حکم الله واقعی را به سلیمان هم آموختیم، و این تعبیر با حکم اجتهادی که ظنی بیش نیست نمی‌سازد. به علاوه، با اینکه فرمود: «وَ بِهِ هُرَيْكَ حکم و علم دادیم» نیز سازگار نیست، چون این تعبیر به ما می‌فهماند که حکم داود هم حکمی علمی بوده، نه حکمی ظنی و اگر جمله مذکور شامل حکم داود، در این واقعه نمی‌شد، جا نداشت این جمله را در اینجا ایراد فرماید.

افرون بر آن جمله «وَكَانَ لِحُكْمِهِ شَاهِدِينَ» اشعار و بلکه دلالت دارد بر اینکه حکم، حکم واحدی و مصون از خطا بوده است. با این حال دیگر جز این باقی نمی‌ماند که حکم سلیمان و داود حکم واحدی بوده، که در کیفیت اجرایش اختلاف شده و حکم سلیمان سبکتر و سازگارتر بوده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۱)

نتیجه

در این مقاله به روشنی بیان شد که بیشتر مفسران اهل‌سنّت با استناد به روایاتی که به‌هیچ‌وجه مستند به رسول خدا^{علی‌الله‌آمد} نیستند و بر پایه سخن منسوب به حسن بصری درباره قضاؤت حضرت داود^{علی‌الله‌آمد}، این آیه را اصل و پایه در جواز اجتهاد برای انبیاء قرار داده و از آن خطای حضرت داود^{علی‌الله‌آمد} را نتیجه گرفته‌اند و براساس آن معتقد شده‌اند که نه تنها اجتهاد برای سایر دانشمندان نیز جایز است، بلکه در صورت خطا نیز معدوزند. همان‌گونه که خدای متعال، داود^{علی‌الله‌آمد} را بر خطایش نکوشش نکرد. این در حالی است که نه تنها ظاهر این آیات به‌هیچ‌وجه بر آنچه که ایشان بیان کرده‌اند، دلالت ندارد، بلکه شواهد و قرائتی برخلاف آن در آیه وجود دارد و آنچه از روایات در این زمینه، چه از شیعه و چه از اهل‌سنّت، نقل شده و به تفصیل و شرح جزئیات داستان پرداخته است و با آیات قرآن و روایات قطعی دیگر موافقت ندارند، شایستگی اعتماد و استناد را ندارند.

در مورد گزارش‌های مفسران شیعه نیز می‌توان گفت: از آنجاکه برخی از گزارش‌های تفسیری نقل شده در تفاسیر شیعه از جمله روایات منتقله‌ای است که از مصادر روایی عامه به جرگه احادیث ایشان وارد شده است. سبب شده تا این‌گونه روایات از نقل یکسانی برخوردار نباشد، اما بیشتر مفسران این طایفه تنها آن دسته از روایات را مورد پذیرش قرار داده‌اند که با عصمت انبیاء و عدم جواز اجتهاد بر آنان، منافات نداشته باشد، از این‌رو بیشتر تلاش مفسران شیعه متوجه این مسئله بوده است که، ضمن ارائه تفسیر صحیح از این آیات، اشکالات تفسیر مفسران اهل‌سنّت را درباره اختلاف حکم داود و سلیمان^{علی‌الله‌آمد} و اجتهادی بودن حکم‌شان را روشن سازند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبدالباری عطیة، ج ۹، بیروت، دار الكتب العلمیہ.
- ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ریاض، مکتبه نزار مصطفی

الباز.

- ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، ۱۴۰۹ق، *المصنف*، ج ۷، بیروت، دار الفکر.
- ابن حجر، شهاب الدین، بی تا، *فتح الباری فی شرح صحیح بخاری*، ج ۱۳، بیروت، دار الفکر.
- ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، بی تا، *المحلی*، ج ۸، بیروت، دار الفکر.
- ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ۱، قم، بیدار.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، *التحریر و التنویر*، ج ۱۷، بی جا، بی نا.
- ابن عجیبه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ق، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، ج ۳، قاهره، حسن عباس زکی.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، بی تا، *احکام القرآن*، ج ۳، بی جا، بی نا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۴۱۵ق، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، ج ۲۲، بیروت، دار الفکر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۵، بیروت، دار الكتب العلمیه.
- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، ۱۳۷۵، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعجم*، ج ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ق، *البحر المحيط فی التفسیر*، تحقیق صدقی محمد جمیل، ج ۷، بیروت، دار الفکر.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، تهران، بنیاد بعثت.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق، *الجامع الصحیح*، ج ۸، بی جا، دار الفکر.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۰ق، *المحاسن*، ج ۱، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *أنوار التنزيل و أسرار التأویل*، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، بی تا، *السنن الكبيری*، ج ۱۰، بی جا، دار الفکر.
- تعلبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، ج ۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۵ق، *احکام القرآن*، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حاکم نیشابوری، ابوعبد الله، بی تا، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۲، بیروت، دار المعرفه.
- حجازی، محمد محمود، ۱۴۱۳ق، *التفسیر الواضح*، ج ۲، بیروت، دار الجیل الجدید، ج دهم.

- حویزی، عبدالعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *تفسير نور الثقلین*، ج ۳، قم، اسماعیلیان، ج چهارم.
- خطیب، عبدالکریم، بی‌تا، *التفسیر القرآنی للقرآن*، ج ۹، بی‌جا، بی‌نا.
- دروزه، محمدعزت، ۱۳۸۳ ق، *التفسیر الحدیث*، ج ۵، قاهره، دار إحياء الكتب العربية.
- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۵ ق، *اعراب القرآن و بیانه*، ج ۶، دمشق، دار الارشاد، ج چهارم.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۳، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، ج ۲۲، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- زحیلی، وهبی بن مصطفی، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشريعة و المنهج*، ج ۱۷، دمشق، دار الفکر المعاصر.
- زمخشیری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غواص تنزیل و عيون الأقاویل فی وجوه التأویل*، ج ۲، بیروت، دار الكتاب العربي، ج سوم.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بی‌تا، *بحر العلوم*، ج ۲، بی‌جا، بی‌نا.
- سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی، ۱۴۰۴ ق، *الدر المتشور فی التفسیر بالتأثر*، ج ۴، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ———، ۱۴۱۶ ق، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسه النور.
- شافعی، محمد بن ادریس، ۱۴۰۳ ق، *الأم*، ج ۷، بی‌جا، دار الفکر.
- ———، بی‌تا، *احکام القرآن (شافعی)*، ج ۲، بی‌جا، بی‌نا.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، *تفسیر شریف لاهیجی*، ج ۳، تهران، دفتر نشر.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج ۷، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۷، بیروت، دار المعرفة.
- طنطاوی، سید محمد، بی‌تا، *التفسیر الوسيط للقرآن الكريم*، ج ۹، بی‌جا، بی‌نا.
- طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، *التبيان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- عبدالرازاق، ابوبکر بن همام الصنعتانی، ۱۴۱۰ ق، *تفسیر القرآن*، ج ۳، ریاض، مکتبه الرشد.
- ———، بی‌تا، *المصنف*، ج ۱۰، بی‌جا، بی‌نا.

- عسکری، سید مرتضی، ۱۳۸۶، *معالم المدرستین*، ترجمه محمد جواد کرمی، ج ۳، تهران، مرکز فرهنگی منیر.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، ۱۴۱۷ق، *المستصفی*، بیروت، دار الكتب العلمیه.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ق، *الصافی فی تفسیر کلام الله الوافی*، تحقیق حسین اعلمی، ج ۳، تهران، صدر.
- قاسمی، محمد جمال الدین، ۱۴۱۸ق، *محاسن التاویل*، تحقیق محمد باسل عیون السود، ج ۷، بیروت، دار الكتب العلمیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱۱، تهران، ناصر خسرو.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، ج ۲، قم، دار الكتاب.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، ج ۶، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۵، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، ج ۱۷، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- مزی، جمال الدین ابوالحجاج یوسف، ۱۴۰۵ق، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۳، بیروت، مؤسسه الرساله، ج دوم.
- ملاحویش آل غازی، عبدالقدیر، ۱۳۸۲ق، *بيان المعانی*، ج ۴، دمشق، مطبعه الترقی.
- مؤدب، سید رضا و کامران اویسی، ۱۳۹۵، «*تحلیل روایات منتقله در مجتمع البیان*»، مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث، ش ۶، ص ۱۱۶ - ۸۹، قم، جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه.

